

## شیخ مقتول، شهاب‌الدین سهروردی و حکمت اشراق

شلامحسین رضا نژاد

سرزمینی که ساکنانش، از نخستین پیش‌گامان فرهنگ و از تک تازان عرصهٔ مدنیت، و بی‌هیچ تردید از نابغه‌ترین، عشقواران دهر بوده‌اند، به‌طور یقین دانشمندان و حکیمان و فلاسفه و هنروران بیشماری در دامن فیاض خود تربیت کرده، که خلال اوراق و رخته کتابخانه‌های بزرگ جهان، از آثار آنان آکنده، و مزین است.

لیکن از میان همهٔ آنان، تا آن‌جا که مدارک اثبات می‌کند، چند حکیم بارع و مبدع نمایانند که به‌مثابهٔ خورشید پر فروغ، چشم اعجاب جهانیان از دیدارشان خیره و به‌آثارشان نگران، و دل و جان دانش و بینش، از دراکه قوی و گیرایی کامل آنان پرتوان است.

و درمیان این چند حکیم بی‌بدیل، سیمای آسمانی و قیانهٔ آلهی فیلسوف جامع و حکیم بارع، شهاب‌الدین ابوالفتح، یحیی بن امیرک سهروردی، معروف به‌شیخ مقتول یا اشراقی، به سبب ویژگی‌ها و خصایص بسیار، نورگستر و درخشان‌تر می‌باشد. این نام‌آور دوران و در یتیم روزگاران که مادر دهر بزادن چنو فرزند برجسته‌ای عقیم‌ابدی است، درریعان شباب و عنفوان حیات، به برترین مراتب کمال و اعلی‌درجهٔ نبوغ نایل آمد و به‌لحاظ اعتبارات گوناگون و جامعیت اطراف، از نقطهٔ دید هر فرقه به عنوانین و القابی چون: «شگفتی‌آفرین - آتش افروز - قدح‌الزند - و خالق‌البرایا» ملقب گردید، چنان‌که برخی از ارباب اشراق نیز او را «المؤید بالملکوت» خواندند.

این نویسندهٔ ناچیز، در بیان شرح زندگی و حوادث ایام عمر پر برکت و آثار متنوع آن حکیم ربانی و فیلسوف روحانی، از میان مآخذ معتبر، بیشتر به دو مأخذ اعتماد دارد که این دو در عصر آن عالم ربانی و پور نوآور ایرانی تحریر و تألیف شده است.

نخست، تاریخ الحکمای شمس‌الدین محمدبن محمود شهرزوری است، موسوم به «نزهة الأرواح و روضة الأفراح» که در حدود سال ۶۸۷ هجری، معادل با ۱۲۸۸ میلادی تألیف یافته و خود مؤلف از شاگردان آن حکیم نام‌بردار بوده است، و دیگری کتاب

معجم الادبایا، تألیف یاقوت بن عبدالله، حموی مولد و بغدادی مسکن، ملقب به شهاب الدین است، که در سال ۵۷۴-۵ هجری تولد یافته و در ۶۲۶ بدرود حیات گفته است، و با توجه به تاریخ تولد سهروردی در سال ۵۴۹ و شهادتش در سنه ۵۸۷ هجری، این دو مأخذ نزدیکترین تألیف در تراجم احوال، نسبت به زمان زندگی آن فیلسوف نابغه می باشد.

باری، شیخ مقتول و شهید سعید سهروردی، در حکمت بحثی و ادراک ذوقی و مواجید شهودی، تا بدان مرز معنوی گام نهاد، که در پاسخ پرسنده‌ای در مقام مقایسه او با شیخ حکمای مشاء ابوعلی سینا، گفت: یا با او برابرم، و یا در بحث از او برتر، ولی در کشف و ذوق بهر حال از او برترم.

شهرزوری می نویسد: از عجائبی که شیخ اشراقی ظاهر می کرد، به «خالق البرایا» موسوم بود، ولی شخصی حکیم سهروردی را در خواب می بیند و شیخ بدو می گوید، مرا خالق البرایا منامید.

صاحب نزهة الارواح می گوید: بدان که هیچک از حکماء و اولیاء را، آن مبلغ از دو حکمت بحثی و کشفی، میسر نگردید که برای این شیخ حاصل آمد، و اگر برخی از اولیاء مانند: بایزید بسطامی و منصور حلاج را کشف و شهودی بوده، لیکن استواری در حکمت بحثی؛ آن هم به نحوی که مطابق حقیقت باشد، برایشان فراهم نیامده است، و عکس آنان حکماء به مجرد بحث صرف اکتفاء کرده، اما اگر کسی پژوهنده حکمت باشد، باید با داشتن استعداد در این زمینه، بدانسان که مار از پوست خود بیرون می آید، از امور دنیوی انسلاخ یابد، آنگاه شاید به هنجار شیخ، بدین فن دست یافته و به مباحث آن چیره گردد. سپس می افزاید: شهید سهروردی در حکمت، از سابقان اول بود و به شکل مسیحی و صفت قلندری، ریاضاتی می کشید، که اتباع زمان از آن عاجز بودند، از جمله این که: «یفطر فی کل امیوع مره» در هر هفته فقط یک بار اندک غذایی می خورد.

سهروردی، از کودکی به قصد دانش پژوهی از شهر خود «سهرورد» درحوالی زنجان، به مراغه رفت و در نزد علی مجدالدین جیلی به تحصیل پرداخت، و سپس به اصفهان شد و کتاب بصائر نصیریة عمر بن سهلان ساوی را در نزد ظهیر قاری یا فارسی خواند و چنان که از کتب آن حکیم برمی آید، در کتاب بصائر تفکر بسیاری کرده، و از اصفهان به نواحی متعددی رخت سفر بر بسته، و با حضور و همسخنی صوفیان، استفاده فراوانی داشته و نفس خود را دارای ملکه استقلال در فکر و انفراد و عزلت کرده است، و بالاخره به ریاضت‌ها و خلوت‌گزینی و تفکر پرداخته، تا به غایت مقامات حکما و نهایت مکشفات اولیاء دست یافته است و در دو حکمت بحثی و کشفی بی نظیر و انگشت‌نمای اهل فن گردیده است.

این نایبغه تند هوش، علاوه بر این که در هر هفته بیش از پنج درم وجه خوراکش نمی شد، در طبقه حکماء و سیره اولیاء در زهد و مناعت مبتکر عالم طبع بوده، کمترین توجهی به جزع و کل دنیا نداشت و به ملبس و مطعم اهمیتی نداد، گوش از شرف و ریاست دنیاوی انباشته و پاره ای از اوقات ردای بلند و قهقهه زقلمی در بر می کرد و خرقة ای خربنده وار می پوشید، و گاهی نیز به لباس صوفیه درآمده، بیشتر عبادتش در کم خواری و شب بیداری و اندیشیدن در عوالم آلهی بوده است.

مجدد حکمت اشراق، همیشه ملازم سکوت و سرگرم تصفیه نفس و غیر ملتفت به رعایت خلق و دوستدار سماع و نعمات موسیقی و صاحب کرامات بوده، چنان که شاگرد دانشمندش شهرزوری می نویسد، که از دانشمندی شنیده است: شهرزوری در علوم سیمیاء دستی داشته و برخی می پنداشتند که او مردی حبله گر و کارهایش خرافات محض است و لذا به مقام اخوان تجرید و اصحاب تفرید دست نیافته و حتی خود شهرزوری نیز دچار چنین توهمی بوده، تا آن گاه که بر اثر شناخت حقیقی و فیض سبحانی، به مقام استاد عظیم خود واقف گردیده و از شبهه مزبور نجات یافته است.

فیلسوف اشراقی در آخر کتاب مطارحات گوید: آن گاه که سال عمرم به سی بالغ شد، اکثر سنوات عمرم را در سفرها به سر برده و در مقام استخبار و تفحص از شریکی در فن حکمت برآمدم، لیکن هر چه بیشتر جستجو، کمتر یافته و از علوم شریفه در نزد کسی، خبری به دست نیاوردم، و نیز کسی را که مؤمن بدان باشد، پیدا نکردم. بدیهی است منظورش صاحب نظر در علوم یقینی و مکاشفه و شهود است، و نه حکمت بحثی.

این حکیم و ارع، جهان را خوارگونه می دید و در غایت تجرید و رفض خاکدان حقیر دنیا به سر می برد، و بیشتر به دیار بکر و شام و روم اقامت داشت.

سبب قتل و شهادت وی را از زبان شاگردش - شهرزوری - بشنویم: او در کتاب تاریخ حکماء می نویسد: تا آن جا که به ما رسیده است، آنگاه که حکیم اعظم روم را به قصد شام بترك گفت به حلب داخل شد، در وقتی که پادشاه آن ملک ظاهر پسر صلاح الدین یوسف بود که مصر و یمن و شام را در تحت ولایت داشت. ملک ظاهر دوستدار و معتقد به شیخ اشراقی بوده، و در آن اوان جمیع علماء حلب بر او گرد آمده و به سخنان حکمت آیین شیخ گوش دل فرا می دادند و آن حکیم در تصریح مباحث و مسائل فن، گاهی به تفصیل برخی و رد بعض دیگر پرداخته، و آراء مخالفان خود را مردود می دانست و به تجهیل و تسفیه آن ها مبادرت می کرد، و نیز در ضمن این کار به خرق عادات دست زده، اموری عجیب به قوت قدسی خود نمودار می کرد، که سبب اتفاق قول علماء حلب به تکفیر وی گردیده، از روی رشک به قتلش نظر دارند. این علماء ظاهری، که بیشتر قتل و نهب و صلب بزرگان و اعظم دانش و فرهنگ بشری، به دست آن ها

تحقق یافته و با انگیزه اصلی حسادت و حقارت آنها، درمقایسه با محسودی بزرگوار بوده، در خصوص شیخ اشراقی، عارف و حکم موحد و نابغه عالم بشریت، نیز همانند همه کج اندیشان سلف و خلف عمل کرده، به نابغه متفرد نسبت کفر و ادعای نبوت و بد دینی و فساد در عقیده دادند، و لذا به جملگی نامه‌ای به ملک ظاهر نوشته و آن سلطان را بر کشتن شیخ تحریک و تحریض نمودند و چون آن پادشاه از قتل نابغه دهر، حکیم اشراقی تن زد، دوباره نامه به پدرش صلاح‌الدین نوشته و او را برانگیختند که با تهدید ملک ظاهر، به گرفتن ملک حلب و عزل وی از فرمان‌روایی، او را وادار به انجام نیت شوم و پلیدانه خود کنند، و بالاخره بدین مقصود نامیمون نائل شده و فرمان قتل شیخ، به وسیله ملک ظاهر صدور یافت.

شهرزوری می‌نویسد: مردم در قتل شیخ عقایدی گوناگون دارند. برخی می‌گویند او را به زندان افکنده، آب و نان ندادند تا جان داد، و بعضی عقیده دارند که شیخ خود گرسنگی کشید تا مرد، و عده‌ای هم گویند او را به طناب خفه کردند و گروهی به کشتن وی با شمشیر و جمعی به سقوط از بام قلعه و سوزاندنش عقیده دارند. ولی پس از قتل آن موحد بی‌مثال، شخصی پیامبر بزرگ اسلام (ص) را به خواب می‌بیند که استخوان‌هایی را جمع‌آوری کرده و در رخنه‌های دیوار می‌نهد و می‌گوید: «هذه اعظام - شهاب‌الدین» این استخوان‌های شهاب‌الدین است.

اندام آن فیلسوف به تصریح شاگردش معتدل و رنگ صورتش سرخ بوده، مسافرت‌های او بدون مرکب و به نجو پیاده‌روی انجام می‌گرفته است و در سن ۳۸ سالگی بدرود حیات گفته و عالمی شامعی مذعب و فقیهی وارع و در اصول و حدیث بی‌بدیل بوده است.

اما یاقوت حموی در معجم‌الادباء، آن فیلسوف اعظم را به نام: یحیی بن حش، شهاب‌الدین ابوالفتوح سهروردی آورده و درباره‌اش می‌نویسد: فقیهی بود شافعی‌مذهب، و اصول‌دانی ادیب و شاعری حکیم و در هر فنی متفنن و صاحب نظر - صدقته مردیک‌فن - هیچ‌کس با او به مناظره نشست، مگر این که بر او غالب شد. مقدمات را در مراغه و در نزد شیخ امام مجدالدین جیلی فقیه اصولی و متکلم آموخت و مدتی ملازم استاد بود، سپس به قدم تجرد به مسافرت پرداخت و در ماردین به شیخ فخرالدین ماردینی پیوسته، مصاحب وی گردید. این استاد به درود فراوان شیخ را ثنا می‌گفت و درباره‌ی عقیده داشت که: «لم ارفی زمانی احداً مثله و لکنی اخصی علیه من شدت حدته و قلة تحفظه» یعنی: در فرصت خود هیچ‌کس را چو ندیده‌ام، لیکن از بسیار هشیواری و کم ضبطی وی بر او می‌ترسم. سپس ابوالفتوح - شیخ اشراق - در زمان سلطنت ملک ظاهر به حلب رفته و در سال ۵۷۹ در مدرسه «حلاویه» نزول کرد و به درس شیخ و مدرس آن جا

افتخارالدین - حاضر شده و با شاگردان فقیه آن استاد به مباحثه پرداخت و در مسائل بسیاری با آنان مناظره کرده، هیچ کدام بر وی غالب نیامدند، به طوری که کثرت فضل شیخ بر استاد مدرسه ظاهر شده، آن حکم بی قرین را در نزد خود می‌نشانند و خود باخضوع علمی زیر دست شیخ می‌نشست و از این زمان به بعد: «تألب علیه الفقهاء و کثرتشیمهم علیه» یعنی: «فقهاء بر او گرد آمده و بسیار به تشنیع عقاید وی پرداختند».

یاقوت حموی نیز دنباله سرگذشت فیلسوف را با آنکه تفاوتی همانند صاحب تاریخ الحکماء بیان کرده و سپس اضافه می‌کند: روایت کنند که ملک ظاهر پس از مدتی، از قتل شهاب‌الدین شهید، نادم شده، فقهای را که فتوی به قتل شیخ دادند به زندان انداخت و اموال آن‌ها را مصادره کرد.

**تصانیف حکیم به عربی و فارسی:** طبق نوشته شهرزوری آثار و کتب و رسالات

شیخ عبارتند از: ۱- مطارحات، ۲- تلویحات، ۳- لمحات، ۴- حکمة الاشراف، ۵- الواح- عمادیه، ۶- هیاکل النوریه، ۷- مقاومات، ۸- الرمزالعمومی، ۹- الرقیم القدسی، ۱۰- المبدأ والمعاد. و به فارسی: ۱۱- کتاب التصوف که مبارقات الهی نام دارد، ۱۲- بستان- القلوب، ۱۳- طوارق الانوار، ۱۴- کتاب الصبر، ۱۵- النفعات فی الاصول، ۱۶- النعمات- الالهیه السماویه، ۱۷- لوامع الانوار، ۱۸- اعتقاد الحکماء، ۱۹- رساله عشق، ۲۰- رساله فی حاله الطفولیة، ۲۱- رساله المعراج، ۲۲- رساله روزی باجماعت صوفیان، ۲۳- رساله عقل - سرخ، ۲۴- آواز پیر جبرئیل، ۲۵- پرتونامه، ۲۶- رساله الطیر، ۲۷- رساله لغت موران، ۲۸- رساله غرابة الغریبه، ۲۹- یزدان شناخت، ۳۰- صغیر سیمرخ، ۳۱- تفسیر آیاتی از کتاب خدا و خبری از رسول الله (ص)، ۳۲- رساله غایة المبتدی، ۳۳- انرشحات، ۳۴- دعوات الکواکب، ۳۵- تسیحات، ۳۶- مکاتبات، الی الملوك و المشایخ، ۳۷- کتبی در سیمیا، ۳۸- الواح به فارسی منسوب به اوست، ۳۹- مکاتبات فی الحکمة، ۴۰- تسیحات العقول و النفوس، ۴۱- ادعیه متفرقه، ۴۲- دعوات شمسیه، ۴۳- سراج و هاج ۴۴- هیاکل به فارسی، ۴۵- الواردات الالهیه، ۴۶- شرح اشارات یوعلی به فارسی و یاقوت هم در معجم کتاب معارج را از او می‌داند، و صاحب ریحانة الادب نیز «البصره» را بر آن‌ها افزوده است و این خلکان در وفیات الاعیان کتاب: «التنتیحات فی اصول الفقه» را بر جمع کتب و رسالات شیخ اضافه کرده است، که در مجموع ۴۹ جلد می‌شود.

شهرزوری در پایان ذکر رسالات و تصانیف شیخ می‌نویسد: «ذکر لی بعض المعارف انه عنده، ولم اقف علیه» یعنی برای من گفته‌اند که برخی از معارف فقط در نزد او بود، و من بر آن‌ها آگاه نیستم، و سپس افزاید: این تعداد، جمله‌ای از مصنفات اوست که به ما رسیده، و ممکن است آثار دیگری هم داشته باشد که به ما نرسیده است.

اسماعیل پاشا بغدادی در «هدیه العارفین» ذیل ترجمه سهروردی کتابی دیگر به نام

«الرقیم الاول» را از سهروردی دانسته که شاید همان الرقیم القدسی باشد و کتاب التقیحات فی الاصول را نیز با النفعات فی الاصول اشتباه کرده‌اند، و در «دایرة المعارف الاسلامیه» هم فهرست آثار سهروردی آمده است.

شهاب‌الدین سهروردی به عربی و فارسی دارای اشعاری لطیف و پر شور و جذبه است، که برخی از آن‌ها را شاگردش در نزهة الارواح و یاقوت در معجم الادباء آورده است.

شهرزوری در پایان ترجمه استادش به ذکر لطایف گفتار و کلمات حکیمانه شیخ- شهید پرداخته، که ترجمه برخی از بهترین آن‌ها را به نقل از وفیات الاعیان ابن خلکان و معجم و نزهة الارواح در این مقال خواهیم آورد. ابن خلکان در وفیات مذکور از شیخ سیف‌الدین آمدی - صاحب کتاب: «الاحکام فی اصول الاحکام» نقل می‌کند که آمدی در حلب با شیخ اشراق برخورد داشته و از وی شنیده که می‌گفت، «لابدان املك الارض» یعنی ناگزیرم که پهنه زمین را در تملك خود در آورم. پس بدو گفتم این امر از کجا بر تو پدید آمده، در پاسخ گفت: «رأيت فی المنام کانی شربت ماء البحر» یعنی در خواب دیدم، مانند این که آب دریا را نوشیده‌ام. پس به او گفتم شاید به‌دانش اشتہاریابی و یا چیزی مناسب با آن. لیکن شیخ مقتول از رأی خود عدول نمی‌کرد، و همین آمدی چنین گوید: «رأيتہ کثیر العلم و قلیل العقل» یعنی او را بسیار دانشی کم خرد یافتیم. اما حق اینست که سیف‌الدین آمدی به مغز کلام و معنی بیان شیخ مقتول در عبارت: «لابدان املك الارض» نرسیده و قصور علمی خود را از درک سخن فیلسوف اعظم، به حساب کم عقلی او نهاده است.

توضیح این که: شیخ شهید، در کتاب بی‌نظیر «حکمة الاشراق» که شاگرد فاضلش شهرزوری در مقام تعریف آن مقدمه‌ای عالمانه نوشته است، اعتقاد دارد که: مراتب حکماء بسیار و مختلف است: برخی از آنان حکیم الهی بوده و بدون بحث علمی و نظری، در اقیانوس تاله و شناخت مستقیم ذات و صفات و افعال حضرت حق فرو رفته و غواصی می‌کنند و بعض دیگر فقط حکیم بحاث بوده و عدیم التأله‌اند، یعنی جز در اصول و فروع مباحث عقلی و حکمی، اهلیت مواجید ذوقی و مکاشفات باطنی و شهود حقی ندارند و نصیب آن‌ها همان غور و ژرف‌بینی در میانی برهان و قیاسات متبجح و ادله اثباتی است. اما حکیم کامل کسی خواهد بود که با هر دو بال و پر حکمت استدلالی و کشفی یا ذوق- التأله در اوج ادراک حقایق پرواز کند. و این مقام هر حکیمی را میسر نگردد. اما اگر چنین کسی یافت شود، دارای ریاست کلی و خلافت بر زمین است و لذا فرماید: «فان اتفق - فی الوقت، متوغل فی التأله و البحث، فله الریاسة و هو خلیفة الله» یعنی: اگر در یک زمان اتفاق افتاد، که حکیمی هم در تاله و کشف و شهود توغل و عمقی داشت و هم در بحث

علمی و استدلالی، پس ریاست بر عموم ساکنان زمین او را مسلم بوده و چنین کسی خلیفه خداوند در زمین است، و «ان كان في غاية الخمول» اگرچه در نهایت درجه گمنامی باشد، و بهترین پژوهندگان حکمت کسانی هستند که هم طالب تآله باشند و هم بحث، لیکن بهر وجه ذوق تآله مقدم بر بحث خواهد بود.

با توجه بدین مقدمه توضیحی، باید دانست که شیخ اشراق در هر دو جنبه تآله و بحث، سرآمد دهر و بی نظیر بوده، و به همین دلیل خود را خلیفه الهی در زمین و سزاوار ریاست کلی بر همه مردم روی زمین دانسته و اگر در تعبیر خواب خود اصرار می ورزید که پهنه زمین در حیطه تسلط و تملك او در خواهد آمد، سخنی به گراف نگفته النهایه، شیخ سیف الدین آمدی، که مردی نظار در اصول فقه بوده است، استعداد درك و فهم کلمات شیخ اشراق و تعبیر خواب او را نداشته، لاجرم وی را پر علم کم خرد خوانده و تعبیر غلط خود را درست می پنداشته است، در حالی که هیچ تناسبی در تعبیر او با شخصیت الهی صاحب رؤیا وجود نداشته است و تعبیر او به شهرت در علم، برای شیخ اشراق تحصیل حاصل بوده است. در این جا بیتی عربی - مناسب مبحث - به یادم آمد:

فقل لمن يدعى في العلم، فلسفة حفظت شيئاً، و غابت عنك اشياء  
یعنی: پس به کسی که در علم فلسفه دارای ادعاست بگو: چیزی اندک گونه، به خاطر سپرده ای، در حالی که خیلی از امور و اشیاء بزرگ از تو پنهان مانده، و نسبت به فهم آن ها اهلیتی نداری.

پس تعبیر خواب شیخ اشراق، همان است که خود دانسته و مراد از سلطنت نیز، تسلط ظاهری و باطنی است، اگر چه ظاهری آن به سبب وجود موانع، برای وی تحقق خارجی و وقوعی نیابد. اما در نفس الاهر، حکیم متآله و بجات که به مقام ولایت دست یافته و حکمش به ظاهر و باطن نافذ است، در فعل، خلیفه الهی بوده و استحقاق سلطنت کلی، خاص اوست و بس. شیخ اشراق بیشتر شعری می خواند که تضمین از دو بیت ابوالفتح بستی است:

الی حنفي مشي قدمي      اری قدمی، اراق دمی  
فلم انفك من ندم      ولیس بنافع ندمی

یعنی: گام هایم به سوی مرگ می شتابند. می بینم که با هر قدم خونم را می ریزند، پس هرگز از پشیمانی به دور نبوده ام و حال این که می دانم، ندامت سودی ندارد.  
شیخ اشراق، آن گاه که قتل خود را، روبا روی می دید، بیشتر بدین بیت تضمین شده از ابوالفتح بستی مترنم بود:

اری قدمی، اراق دمی      فهان دمی، فهاندمی

یعنی: گام هایم را می بینم که به خونریزم شتابانند، و خونم خوار و پایمال می شود،

پس ای نفس متوجه و ملازم این ندامت باش. هر دو مصراع این بیت، مثالی کامل برای جناس لفظی و خفلی می باشد.

مدرس تبریزی در «ریحانه» بنا بر اختلاف روایات در تاریخ قتل شیخ اشراق چند ماده تاریخ نقل کرده که به ذکر آن ها اقدام می شود: یکی «شهاب الدین مقتول ۵۸۱»، دیگری «شهاب الدین اقدس دیبا ۵۸۵»، سوم «سالک یزدان شهاب الدین ۵۸۶»، چهارم «شهاب الدین هادی اقدس ۵۸۸» که با حساب حروف ابجد، تاریخ قتل او را تعیین می کنند. سید محمد کاظم امام، در کتاب: «فلسفه ایران باستان» به نقل از آثار البلاذ می نویسد: یکی از دانشمندان قزوین گفت: من در یکی از کاروان سراهای سرزمین روم فرود آمده، آواز قرائت قرآن را شنیدم، کارکنان آن جا گفتند آواز شهاب الدین است، و من از دیرگاهی می خواستم او را ببینم، لیکن می گفتند به کسی اجازه ملاقات نمی دهد، ولی هر بامداد بر بام شده و در آفتاب می نشیند. پس من برکنار صفا ای نشستم تا شهاب الدین از خانه بیرون شد با لباسی از نمد سیاه و کلاه بی دان گونه. من از جای برخاسته بر او سلام گفتم و از او خواستم ساعتی در صفا با من بنشیند، و من بر فرش نشسته بودم ولی او فرش را به یک سو زد و بر زمین نشست و من که با او سخن می گفتم او درجهانی دیگر بود. گفتم: اگر جز این نمد، لباس دیگری می پوشیدی بهتر بود، گفت: چرکین می گردد. گفتم آن را شستشو ده، گفت باز هم چرکین می گردد، گفتم باز شستشو ده، گفت: من برای این زنده نیستم که جامه شستشو دهم، کارهایی مهم تر از این دارم.

آن چه که از تاریخ کامل علامه ابن اثیر جزری در «ذکر وفات ملک ظاهر» در سال ۶۱۳ هجری مشاهده می شود و به نظر درست می رسد این است که به قول صاحب کامل این پادشاه: «وکان شدید السیره، ضابط الاموره کلها... عظیم العقوبه علی الذنب» یعنی: شاهی بود سخت نهاد، در ضبط آورنده همه کارها... و برگناه اشخاص بی گذشت و بزرگ کین. در نتیجه فتهاء و علماء ظاهری که اطراف او را گرفته و امور را به فتاوی خود رتق و تق می کردند، بر اثر مغلوب شدن در مناظرات و در مباحث از فیلسوف اعظم الهی، شیخ اشراقی، در مقام حسادت، به خونریز او یک زبان شدند، و چشم و چراغ دودمان حکمت ایران باستان و فلاسفه خسروانی و حکماء فهلوی یا کسرویانی را، برای همیشه از حلیه نورافشانی، خاموش کردند.

در تکمله تنمه صوان الحکمه، تألیف علی بن زید بیهقی متوفای ۵۶۵ هجری، از شهاب الدین سهروردی به نام «الامام» می نویسد: «خلفاء عهد و سلاطین وقت بیامان - انفاص او تبرک و تهمن نموده اند، و خصوصاً ملک عمادالدین ارتق جد سلاطین میردین» سپس افزاید: «الواح عمادی» که غره تصانیف اوست به نام عمادالدین ارتق ساخته... و آثار ولایت و کرامت از وی ظاهر بودی. در جای دیگری از ترجمه شیخ می نویسد:



«دائماً توسن طبع او وحشی نهاد بودی و با وحدت و وحشت الف گرفتی و خرقه مرقع پوشیدی و کلاه سرخ به رنگ ترکمانان و کردان نهادی».

رضاقلی خان هدایت در «مجمع الفصحاء» شیخ مقتول را خواهر زاده شهاب‌الدین عمر سهروردی صاحب «عوارف المعارف» در تصوف دانسته و از او این رباعی را نقل می‌کند:

هان تا سر رشته خرد، گم نکنی      خود را، ز برای نیک و بد، گم نکنی  
رهرو تویی و، راه تویی، منزل تو      هشدار، که راه خود، بخود، گم نکنی

شادروان دهخدا در لغت‌نامه ترجمه این شیخ جلیل را در ذیل کلمه ابوالفتوح چنین آورده است: شهاب‌الدین، یحیی بن حبش بن امیر لشکر سهروردی مقتول، یا شهید معروف به شیخ..... سهروردی یگانه روزگار خود، در علوم حکمیه و جامع علوم فلسفیه و بارع در اصول فقهیه بود.

بر کتب و رسالت شیخ اشراق، شروع و تعلیقات بسیاری نوشته شده از جمله: شرح خیلی مهم قطب‌الدین شیرازی است بر کتاب: «حکمة الاشراق» و تعلیقات ملاصدرا بر شرح و متن، و نیز شرح ملاجلال‌الدین صدیقی دوانی به نام «شواکل الجور» بر متن «هیاکل النور» است، و شاگرد شیخ، شمس‌الدین شهرزوری را نیز، شرحی مهم بر حکمة الاشراق می‌باشد، و به نقل از مقدمه شادروان، دانشمند ایران‌شناس «هنری کریبن فرانسوی» بر چاپ مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق، در سال ۱۰۵۸ هجری، محمد شریف نظام‌الدین احمد بن النوروی، مقدمه و قسمت دوم کتاب حکمة الاشراق را به زبان فارسی ترجمه کرده و شرحی فارسی بر آن نوشته است، غیاث‌الدین منصور پسر صدرالدین دشتکی نیز، شرحی بر هیاکل النور سهروردی دارد که به: «اشراق هیاکل النور عن ظلمات شواکل الغرور» موسوم، و در واقع رد بر شرح ملاجلال‌الدین دوانی است. دوانی در شرح خود بر پدر غیاث‌الحکماء اعتراضاتی دارد و پسر در مقام انتصار پدر به دفع آن اعتراضات پرداخته است.

مدرس تبریزی در ریحانه‌الادب، و در ترجمه سعدبن منصور معروف به ابن کمونه طراح شبهه مشهور در تعدد واجب الوجود، از میرمحمدباقر داماد نقل می‌کند که ابن کمونه بر کتاب «تلویحات» شیخ اشراق، شرحی دارد و نیز شهرزوری هم بر کتاب مزبور شرحی نوشته است و بالاخره همین صاحب ریحانه می‌نویسد که ابن کمونه شرحی بر کتاب «صحائف» سهروردی دارد.

حکماء و متکلمان اسلامی متأخر از زمان شیخ شهید، در مسئله اصالت وجود، یا ماهیت - که آن را در بخش مستقلی مورد تحقیق قرار خواهیم داد - نیز، به هر وجه ناگزیر از ذکر رأی برگزیده حکیم مورد ترجمه، گردیده و به تقویت یا تضعیف

رای وی پرداخته‌اند.

پیروان فلسفی او، در حکمت اشراق بسیارند، حتی مخالفان انظار حکمی و عقلی آن شیخ اعظم، نامش را در کمال احترام و توقیر و تکریم یاد کرده‌اند.

در بخش تأثیر آراء نوری، و عقاید حکمای فهلوی یا خسروانی و یا کسرویانی، که مراد همان فلاسفه ایران باستان و پیروان آیین بهی و زرتشتی است، بر شیخ مترجم، چگونگی اخذ و بازسازی و اتساق حکمت الهی اشراق را، به‌شهروند جاودانگی به‌وسیله این حکیم، و منابع مورد استفاده‌اش را بررسی خواهیم کرد.

از مستشرقان و دانشمندانی غیر ایرانی که در تحقیق و انتساب و تصحیح و چاپ آثار شیخ اشراق کوشش بسیار کرده‌اند، یکی ریتر آلمانی و دیگری اشپس انگلیسی و سه دیگر دانشمند نامبردار، آقای هنری کریبن فرانسوی است، که اخیراً رخت به دیار زندگان جاوید کشید.

در بخش دیگر، به کیفیت افکار و انظار فلسفی و مکاشفات باطنی شیخ، و نحوه تأثر آن از فلسفه ایران باستان به‌طور تفصیل پرداخته می‌آید.

صاحب معجم‌الادباء، یک قصیده و یک غزل لطیف و پاره‌ای از کلمات شیخ را، در کتاب خود نقل کرده است، که خاتمه این مقال، از باب تبرک، به ترجمه غزل و سخنان آن شهید بسنده می‌شود.

### ترجمه غزل:

قول لاجارتی، والدمسح جاری ولی، عزم الرحیل، عن الدیار  
در حالی که سیل سرشک از دیدگانم روانست، به هم‌نشین خود جسم خاکی - می‌گویم:  
مرا آهنگ کوچ از این دیار فرا رسیده است.

ذرینی، ان اسیر و لاتنوحی فان الشهب، اشرفها سواری  
بگذار، تا شهاب‌الدین به‌سیر - دیار جان و خرد - شود، و از دوری من نوحه‌گری  
مکن، زیرا بهترین شهاب - ثاقب آن‌ها نیست - بلکه سیرکننده آن‌ها، یعنی: منم.

توضیح: جرم شهاب ثاقب از ماده، و نفس شهاب‌الدین از روح و خرد است.

وانی فی الظلام رأیت ضوعاً کان اللیل بدل بالنهار

و همانا من، در تیرگی‌های جسم، فروغی بدان‌گونه پر تابش - یعنی روح - می‌بینم،  
که گویی شب ظلمانی - تن - به‌روز روشن «روح» مبدل شده است.

الی کم اجعل الحیات صحبی الی کم اجعل التین جاری

- خدای را - تا چند گرز ماژان «هوای نفس» را مصاحب خود کرده. و تا کی

این ازدهای مردم اوبار را هم‌نشین - خرد - خود قرار دهم؟

و ارضی بالاقامة فی الفلات و فی ظلم العناصر این داری؟  
 و من، به اقامت در بیابان خشک، عالم مواد و آخشیدجان، خرمند گشته‌ام، آخر  
 مرا بگویند که خانه من، در کجای این بیابان تاریک واقع است؟  
 و میدو، لی من الزوراء برق یذکرنی بهسا، قرب المزار  
 و برای من، از عمق تیرگی این دشت دور؛ برقی می‌جهد که مرا به نزدیکی گور  
 یادآور می‌شود.

اذا ابصرت، ذالك النور افنی فما أدری، یمینی من یساری  
 آن‌گاه، می‌بینم که فروغ آن برق، مرا از تیرگی جسم رهانیده، درخود فانی می‌کند،  
 پس در چنین هنگام، راست خود را از چپم باز نمی‌شناسم.  
 ترجمه از سخنان شیخ: هان، آگه باش که به زودی گفتار و کردار و پندار تو،  
 به معارضهات برخاسته، زود است که از هر حرکت گفته و کرده و اندیشهات، صورت-  
 هایی بر تو ظاهر گردد.

پس، اگر گفتار و کردار و پندار تو عقلی و از جهان جان بود، آن صورت‌ها،  
 ماده وجود فرشته‌ای می‌گردد، که در این سرای، به مصاحبت آن لذت‌ها یابی، و به فروغ  
 آن در سرای دیگر رهنمون آیی، و اگر حرکات شهوانی یا خشم‌آگین باشی، صور  
 مزبور، ماده وجود شیطانی را تشکیل می‌دهند، که در طول زندگی آزارت داده، و پس  
 از مرگ نیز، حجاب‌وار مانع تو از برخورد با نور خواهند شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله علم علوم انسانی

مبالغه می‌کنند که:

فلان کس همه لطف است، لطف محض است.

پندارید که کمال در آن است؛ نیست.

آن که همه لطف باشد، ناقص است؛

هم لطف باید و هم قهر.

از مقالات شمس تبریزی